

گروه که از حجاز به تو پیوسته و همراه تو راه پیموده‌اند، سبکبار راه بیوی تا به شام رسی و با ابوعبیده و مسلمانان همراه وی دیدار کنی. هنگامی که به ایشان برخوردی، تو فرمانروای ایشان خواهی بود. درود بر تو.

عبدالرحمن بن حنیل جُمحی، این نامه را نزد خالد برد.

(۳۰۲ مکرر/۲)

نامه خالد به مسلمانان شام پیرامون آگاه ساختن آنان از رفتن خود به سوی ایشان

فتوح ازدی (دو نسخه خطی پاریس)، ورق ۲۰/الف - ب (۳۷/ب - ۳۸/الف).

چون خالد از عین‌التمر به اهنگ شام بیرون رفت، همراه عمرو بن طفیل بن عمرو ازدی نوالنور، نامه‌ای برای مسلمانان شام فرستاد:

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از خالد بن ولید به مسلمانان و مؤمنان سرزمین شام.

درود بر شما.

بفرستی که من همراه شما خداوندی را که جز او آفریدگاری نیست، می‌ستایم. اما بعد، من به انگیزه رحمت گسترده و نعمت فراگیر پروردگاران بر ما، از او — که ما را با اسلام گرامی داشت و با دین خویش، بزرگی بخشید و با پیامبر خود، گرانمایه ساخت — درخواست می‌کنم تا نعمتی را که ما و شما از آن برخورداریم، به کمال رساند. از این‌رو ای بندگان خدا! او را ستایش کنید تا بر شما بیفزاید. در کمال تندرستی خویش، به وی روی آورید تا آن را برای شما نگهدارد؛ و در برابر هر نعمتی، او را سپاس گوید.

فرمان جانشین پیامبر خدا که به من دستور می‌دهد تا به‌سوی شما روانه‌گردم، به دستم رسید. من تر این راه، سخت کوشیده‌ام. گویی که اسبان من با مردانی بر بالای سر شما ایستاده‌اند. انجام گرفتن وعده خداوند و پاداش نیک وی، بر شما مژده باد. آفریدگار، ما و شما را به کمک ایمان نگاه دارد و بر اسلام، استوار دارد؛ و ما و شما را از پاداش نیک پیکارگران راه خود، برخوردار کند. درود بر شما.

(۳۰۲ مکرر ۳)

نامه خالد بن ولید به ابوعبیده جراح

الآزدی (دو نسخه پاریس) ورق ۲۰/ب (۵۸/الف).

خالد، همراه نامه‌ای که برای مسلمانان شام فرستاد، به ابوعبیده نوشت:
به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

به ابوعبیده جراح از خالد بن ولید؛ درود بر تو. من همراه تو خداوندی را می‌ستایم که جز او خدایی نیست. اما بعد، من به‌راستی از خدا می‌خواهم که در روز هراس، به ما و تو آرامش دهد و در این جهان، نیروی خودداری از گناه، عطا کند. نامه‌جانشین پیامبر خدا (ص) که به من فرمان می‌دهد تا به‌سوی شام رهسپار گردم و سرپرستی لشکر و کار آنجا را به‌دست گیرم، به‌من رسید. سوگند به خدا که من آن را درخواست نکرده و نخواسته و در این‌باره، نامه‌ای به‌وی ننوشته‌ام. و تو — که رحمت خدا بر تو باد — بر همان سمتی که بودی، خواهی ماند. کسی از فرمان تو سر نتواند پیچید و برخلاف اندیشه‌تو، رفتار نخواهد کرد؛ و بی‌(رای) تو هیچ کاری انجام نخواهد پذیرفت. تو یکی از بلندپایگان مسلمانانی که کسی نمی‌تواند برتری‌تورا نادیده گیرد و از اندیشه‌ات بی‌نیاز گردد. خداوند، نعمت احسانی را که ما و تو از آن برخورداریم، به کمال رساناد؛ و در برابر عذاب آتش، ما را از بخشایش خویش بهره‌مند سازاد. درود و رحمت آفریدگار بر تو باد.

۱. گویا خالد برای بزرگداشت ابوعبیده، در نامه خود، نام او را پیش از نام خود آورده است. — م.

(۳۰۲ مکرر ۴)

نامه ابوبکر به ابوعبیده، درباره آگاه نمودن او از فرمانروایی خالد بر وی

الآزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۲۳/ب (۴۴/الف).

ابوبکر به ابوعبیده جراح (روض) نوشت:

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

اما بعد، من، فرماندهی پیکار با رومیان را در شام به خالد سپرده‌ام. با وی ناهماهنگ مباش، از وی سخن بشنو و فرمان بر. من، با آنکه می‌دانم تو از وی بهتری، او را فرمانده تو ساختم؛ ولی بر این گمانم که خالد در کار جنگ از تیزهوشی برخوردار است که تو از آن، بهره‌مند نیستی. خداوند، راه راست را به ما و تو بنمایاند. درود و بخشایش و برکات خدا بر تو باد.

(۳۰۲ مکرر/۵)

نامه خالد به بنی‌مشجعه، هنگام درنوردیدن صحرا از عراق به شام

الآزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۲۱/ب (۳۹/ب).

مردی از بنی‌مشجعه (ایشان تیره‌ای از قُضاعه‌اند) گفت: خالد ولید از عراق به سوی ما آمد و قراقر و سپس شوا و قصیم را گرفت و به ما فرزندان این قبیله از مشجعه نوشته‌ای داد که تا امروز در دست ماست:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این نوشته خالد بن ولید برای بنی‌مشجعه است:

براستی که جوی قصیم، آب گوارا و آبیاری آن و زمین سخت^۱ و آباد سوی شرق آن، از آن بنی مشجعه، و از سوی غرب، از آن مردم غوطه^۲ است.

۱. ارض جلد: زمین سخت (لسان ۱۲۶/۳). م.

۲. غوطه: به ضمّ اول و سکون دوم، نام استانی است که دمشق نیز جزو آن است (یاقوت ۸۵۲/۳). م.

(۳۰۲ مکرر/۶،۷،۸)

نامه خالد به یزید بن ابوسفیان و عمرو بن عاص و شرحبیل بن حسنه که به سوی وی آیند

فتوح الأزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۲۱/ب (۴۳/ب - ۴۴/الف).

خالد بن ولید که از دمشق به يك منزلی اجنادین^۱ رسیده بود، هنگامی که از گردآمن رومیان در آنجا برای پیکار با خود، آگاه گشت، مردم را گردآورد و در میان ایشان بها خاست... و سپس گفت: شما نیز چون آنان آهنگ ما کنید. من به یزید بن ابوسفیان خواهم نوشت که با همه مسلمانان همراه خود از بلقاء^۲ به من بیونند؛ و به عمرو بن عاص نیز می نویسم که از سرزمین فلسطین در آنجا به نزد من آید. همچنین به شرحبیل نیز نامه خواهم نوشت. متن این نامه‌ها، در دست نیست.

۱. اجنادین: به فتح اول و سکون دوم و به فتح و کسر دال، جای معروفی است در شام، از نواحی فلسطین. در سال سیزدهم هجری پیش از مرگ ابوبکر، در آنجا پیکار سختی میان مسلمانان به سرداری خالد بن ولید و رومیان، در گرفت که به شکست رومیان انجامید (یاقوت ۱۳۶/۱-۱۳۷). م.
۲. بلقاء: یکی از شهرستانهای دمشق است و میان شام و وادی القری جای دارد. مرکز آن عمان و دارای روستاهای بسیاری است. (یاقوت ۷۲۸/۱). م.

(۳۰۲ مکرر/۹)

نامه خالد به فرماندهان لشگرهای مسلمانان در شام

الأزدی (دو نسخه خطی پاریس)، ورق ۲۴/الف (۴۴/ب).

خالد... هنگامی که خواست از سرزمین شام به سوی رومیانی که در اجنادین گردآمده بودند برود، نامه‌هایی با يك متن به فرماندهان نوشت: به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر اما بعد، در اجنادین گروه‌های بی‌شماری از رومیان، با نیروهای بی‌حساب گردآمده‌اند. خداوند

آنان را درهم خواهد شکست و بنیاد و دنباله ایشان را از هم خواهد گسست^۱؛ و فرجامی رنجبار^۲، برایشان پیش خواهد آورد.

آنروز که فرستاده خود را بهسوی شما گسیل کردم، خود نیز بهسوی دشمن روانه گشتم. هنگامی که وی نزد شما آمد، با بهترین نیروی رزمی و درست‌ترین اندیشه، برای کارزار با دشمن بپاخیزید؛ خداوند شما را ببخشاید. آفریدگار پاداشتان را دوچندان و گناهانتان را سبک گرداناد. درود و بخشایش خدا بر شما باد.

خالد این نسخه‌ها را با نبطیان شام که همراه مسلمانان و جاسوسان و پیکهای پیاده^۳ آنان بودند، فرستاد. مسلمانان به ایشان بخشش می‌کردند و آنان را گرامی می‌داشتند.

۱. نیز بنگرید: تبيان ۴/۴۴۸ ذیل آیه ۷۱ سورة اعراف (و قطعنا دابر الذین کذبوا بأياتنا...). — م.

۲. بنگرید: تبيان ۵/۲۸۴-۸۵ ذیل آیه ۹۹ سورة توبه (عليهم دائرة السوء). — م.

۳. الفیج: رسول السلطان علی رجليه... وهو فارسی؛ فیج که جمع آن فیوج است، به معنی پیک پیاده پادشاه است. این واژه، معرب و گویا اصل آن، پیک بوده است (جوالیقی ص ۲۴۳؛ لسان ۲/۳۵۰). — م.

(۳۰۲ مکرر/۱۰)

خالد به ابوبکر نامه می‌نویسد و او را از پیروزی در أجنادین، آگاه می‌سازد.

الأزدی (دو نسخه خطی پاریس)، ورق ۲۵/ب (۴۷/الف - ب).

خالد درباره پیروزی بخشیدن خدای - عَزَّوَجَلَّ - بر او و مسلمانان، به ابوبکر نامه نوشت:

به‌نام خداوند بخشنده بخشایشگر

به بنده خدا ابوبکر، جانشین پیامبر خدا(ص) از خالد بن ولید، شمشیر آخته خدا بر مشرکان. درود بر تو (در نسخه‌ای «درود خدا بر تو» آمده است). به‌راستی که من همراه تو، آفریدگاری را می‌ستایم که جز او خدایی نیست. اما بعد، ای صدیق! من به تو گزارش می‌کنم که ما و مشرکان با هم دیدار کردیم. آنان در أجنادین برای رویارویی با ما، لشکریهایی انبوه گردآورده و صلیبها را بالا بردند و کتابهای خود را گشودند و سوگند یاد کردند که تا ما را از میان نبرند و از سرزمین خویش بیرون نرانند، آرام نگیرند. ما با پشتگرمی به خدا، روی بر ایشان نهادیم. نخست با نیزه بر آنان تاختیم و سپس دست به شمشیر بردیم و آنها را بر سر ایشان کوفتیم. سپس خداوند، وعده خود را

به انجام رسانده یاری خویش را فرو فرستاد و ما آنان را در درون هر شکاف و درّه و چهاردیواری کشتیم. از این رو، من خداوند را در برابر گرامیداشت دین خویش و خوارساختن دشمنان و رفتار مهرآمیز او نسبت به دوستانش، می ستایم. درود و بخشایش و برکات خدا بر شما باد.

(راوی) گوید: پیکار أجنادین، نخستین کارزار سختی بود که در شام روی داد. این جنگ، در ظهر روز شنبه دو شب از جمادی الاولی مانده، به سال سیزدهم و بیست و چهار شب پیش از مرگ ابوبکر (رض) رخ داد. خالد بن ولید، نامه خود را همراه عبدالرحمن بن حنیل جمحی فرستاد.

(۳۰۲ مکرر ۱۱ و ۱۲)

نامه ابوبکر به خالد و یزید بن ابوسفیان

الأزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۲۶ الف (۴۸/الف).

عبدالرحمن بن حنیل با نامه ابوبکر، از نزد وی به سوی خالد بن ولید و یزید بن ابوسفیان آمد. متن هیچیک از این دو نامه، در دست نیست.

(۳۰۲ مکرر ۱۳ و ۱۴)

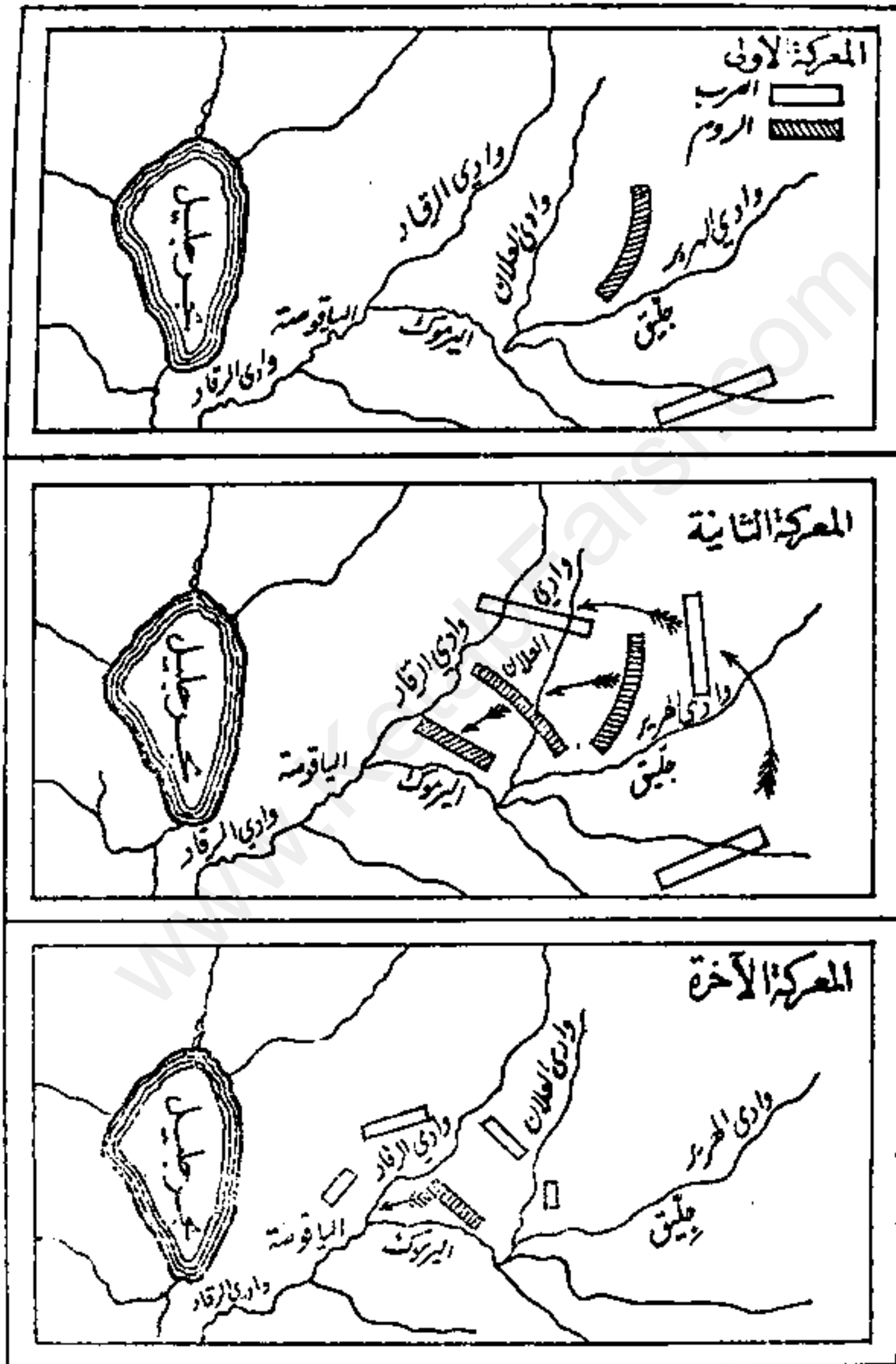
نامه ابوبکر به پادشاهان یمن و مردم مکه، برای روانه ساختن ایشان به پیکار

الأکوع الخوالی ص ۱۶۹ (بهرایت از واقعی در فتوح شام، ص ۱).

در این زمینه، متن نامه‌ها یکسان و یکی که ابوبکر روانه کرده بود، انس بن مالک انصاری بود: به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

اما بعد، من آفریدگاری را ستایش می کنم که جز او خدایی نیست؛ و بر پیامبر او محمد - که درود

نقشه پیکار یرموک (جمادی الثانی و رجب سال ۱۵ هـ - زوئیه و اوت سال ۶۳۹ م.)



(بمنقل از کتاب سنی الاسلام، کاپتانی.)

خدا بر او باد — درود می‌فرستم. من بر آن شهادت می‌دهم که شما را به سوی شام گسیل کنم، تا آن مرز و بوم را از دست کافران برهانید. از این‌رو، کسانی از شما که به پیکار در راه خدا و سرکوبی دشمنان دل بسته‌اند، به فرمانبرداری از مَلِکِ بسیار دانا^۱، بشتابند «با سلاحهای سبک و سنگین، روانه کارزار گردید و با داراییها و جانهای خویش، در راه خدا پیکار کنید»^۲.

۱. مراد خداوند تبارک و تعالی است. — م.

۲. سوره توبه ۴۱/ — م.

(۱/۳۰۲)

نامه ابوبکر به مردم یمن، پیرامون جهاد با رومیان

الأهل^۱ ص ۷۱ (به نقل از الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان ج ۵): فتوح الشام، الأزدی (خطی پاریس) ورق ۴/الف؛ کنز العمال، علی المثنی ۱۴۳/۳.

به نام خداوند بخشننده بخشایشگر

از جانشین پیامبر خدا به همه مؤمنان و مسلمانان یمن که نامه من برایشان خوانده شود: درود بر شما، به راستی که من همراه شما آفریدگاری را می‌ستایم که جز او خدایی نیست. اما بعد: بی‌گمان خداوند جهاد را بر مؤمنان واجب گردانیده و به ایشان فرمان داده است که «با جنگ‌افزارهای سبک یا سنگین»^۲، به پیکار در راه خدا پردازید. خداوند گفته است: «در راه خدا، با داراییها و جانهای خویش، با دشمن بستیزید»^۳. از این‌رو، جهاد عملی است واجب و پاداش آن نیز در نزد خدا بزرگ است. ما، مسلمانان را به نبرد با رومیان فراخوانده‌ایم. آنان با شتاب، به آن پرداخته لشکری فراهم آورده و رهسپار گشته‌اند. نیت ایشان، در این کار، نیکو و پاداش آنان در کار نیک، بزرگ است. پس ای بندگان خدا! به سوی فرمان پروردگار خود بشتابید، به «یکی از دو فرجام نیکوتر»^۴: شهادت یا پیروزی و غنیمت. زیرا خداوند از سخن بی‌کردار بندگان خویش، خرسند نخواهد بود. از دشمنان خدا دست برنخواهیم داشت تا حق و راستی را باور کنند و به دستور قرآن، تن دردهند و یا «به دست خویش و با خردی و خواری، سرگزیت (جزیه)»^۵ پردازند. خداوند، دیتان را نگهدارد؛ دل‌هایتان را به‌راه آورد و کردارهایتان را پاک و پاداش مجاهدان شکیبا را روزی شما گرداناد.

نقشه مرزهای روم و ایران هنگام تولد پیامبر عربی (ص).



۱. گویا این واژه، الأهل بوده که به غلط، آن گونه چاپ شده است. — م.
۲. توبه / ۴۱. نیز بنگرید: پانوش ۱، نامه (الف/۲۸۸). — م.
۳. توبه/همان. — م.
۴. توبه / ۵۲. نیز بنگرید: جوامع الجامع ۶۱/۲. — م.
۵. توبه / ۲۹. — م.

(۳۰۲/۳۰۲)

نامه ابوبکر به خالد در عراق برای یاری رساندن به مسلمانان در شام

تاریخ ابن زرعه (خطی فاتح در استانبول)، ورق ۴/ب - ۵/الف.

یزید بن ابوسفیان و همراهان وی، به ابوبکر نامه نوشته و او را از تجمع رومیان برای پیکار با ایشان، آگاه ساخته و از وی یاری خواستند. متن نامه در دست نیست.

ابوبکر، به خالد بن ولید در عراق — دیگری گفته است در ناحیه عین التمر — نامه نوشت. در این هنگام خداوند، او را در قادسیه و جلولاء به فرماندهی سعد بن ابوقاص، به پیروزی رسانده بود: با سه هزار سوار بازگرد و به یاری برادرانت در شام بشتاب. به سوی برادران خود در شام بشتابید. سوگند به خدا که در نظر من روستایی از روستاهای شام را که خداوند به دست مسلمانان بگشاید، از ایالتی بزرگ از ایالت‌های عراق، گرامیتر است.

(۳۰۲/۳۰۲ مکرر ۱-۲)

مکاتبه میان ابوعبیده و ابوبکر

الأزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۹/ب - ۱۰/الف (۱۸/ب - ۱۹/الف).

رفتن ابوعبیده بن جراح به شام... سپس وی به باب نعمان رسید، رومیان برای رویارویی با ایشان

بیرون آمدند؛ ولی مسلمانان، بی‌درنگ آنان را شکست دادند. تا آنکه ابو عبیده به جابیه نزدیک گشت. کسی پیش وی آمد و گفت: هراکلیوس پادشاه روم در انطاکیه است و برای نبرد با شما سپاهی گردآورده که تاکنون هیچ کس چنین سپاهی فراهم نیاورده بوده است... نامه ابو عبیده: به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

به بنده خدا ابوبکر جانشین پیامبر خدا (ص) از ابو عبیده بن جراح:

درود بر تو. من به راستی، همراه تو آفریدگاری را می‌ستایم که جز او، آفریدگاری نیست. اما بعد، ما از خداوند درخواست داریم که اسلام و مسلمانان را به استواری، گرامی دارد و آنان را به آسانی به پیروزی رساند. من آگاه گشته‌ام که هرقل پادشاه روم، در یکی از شهرهای روم به نام انطاکیه فرود آمده و به مردم کشور خویش، پیام فرستاده و آنان را در کنار خود گردآورده است و ایشان سوار بر مرکبهای سرکش و رام، به وی روی آورده‌اند. اندیشیدم که تورا از آن آگاه سازم تا در آن باره نظر خود را بیان کنی. درود و بخشایش و برکات خدا بر تو باد.

پس ابوبکر به وی نوشت:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

اما بعد: نامه تو به من رسید و از آنچه درباره هرقل در آن نوشته بودی، آگاه گشتم. اما فرود آمدن وی در انطاکیه، خود شکستی است برای او و یارانش و پیروزی است از سوی خدا برای تو و مسلمانان. بسیج کردن مردم کشور خود و انبوه ساختن گروههایی برای نبرد با شما، کاری است که ما و شما می‌دانستیم که چنین خواهند کرد. نیز هیچ گروهی پادشاه خود را رها نکرده و بی‌پیکار، از کشور خود بیرون نرفته است. سپاس خدای را که تو دانسته‌ای که مردان بسیاری از مسلمانان با ایشان پیکار کرده‌اند. رزم‌آوران مسلمان، آن‌چنان به مرگ دل بسته‌اند که دشمنانشان به زندگانی. اینان برای نبرد خویش، از سوی خداوند، پاداشی بزرگ در نظر می‌گیرند. ایشان جهاد در راه خدا را بیش از دختران دوشیزه و داراییهای گرانمایه خویش دوست دارند. به هنگام کارزار، یک تن از ایشان برتر از هزار کس از مشرکان است. با سپاه خویش با آنان پیکار کن و از نبودن مسلمانان دور از خود، احساس تنهایی مکن؛ چرا که خدای تعالی با توست و با این همه، من با فرستادن مردانی تورا یاری خواهم داد تا بی‌نیاز گردی و به خواست خدا دیگر نیروی بیشتری نخواهی. درود و رحمت خدا بر تو باد. ابوبکر این نامه را همراه دارم عبسی فرستاد.

(۳/۳۰۲ مکرر ۳-۴)

مکاتبه میان یزید بن ابوسفیان و ابوبکر

الآزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۱۰/الف (۱۹/الف - ۲۰/الف).

این نامه یزید بن ابوسفیان به ابوبکر است:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

اما بعد: پادشاه روم هرقل هنگامی که از رهسپاری ما به سوی خود آگاه گشت، خداوند در دل او هراس افکند. مردی از سپاهیان خود را بر شهرهای شام گماشت و به وی دستور داد که با ما کارزار کند؛ و خود بار بر بسته در انطاکیه فرود آمده است. آنان خود را برای پیکار با ما آماده ساخته اند. صلح جویان شام به ما گفته اند که هر اکیوس مردم کشور خود را بسیج کرده است و آنان، با همه ابزارهای جنگی به کارزار آمده اند.

ما را از فرمان خویش آگاه کن و در این باب، نظر خود را هرچه زودتر به ما بازگویی تا به خواست خداوند، از آن پیروی کنیم. یاری و بردباری و پیروزی و تندرستی مسلمانان را از آفریدگار خود خواستاریم. درود و بخشایش و برکات خدا بر تو باد.

ابوبکر در پاسخ به وی نوشت:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

اما بعد؛ نامه تو که در آن از انتقال پادشاه روم به انطاکیه و پدید آمدن هراس به وسیله خدا و از گروههای مسلمانان در دلهای ایشان، سخن گفته بودی، به دست من رسید. خداوند - که ستایش، زینده اوست - ما را در کنار پیامبر خود، از رهگنر افکنن ترس در دل دشمن و پشتیبانی فرشتگان خود، یاری بخشید. آیینی که خدا در راه آن به کمک ترسانیدن دشمن، ما را یاری داد، همان آیینی است که امروز ما، مردم را به آن فرامی خوانیم. به پروردگار تو سوگند که وی، مسلمانان را چون تیهکاران، و کسی را که به یگانگی او گواهی می دهد، همچون کسی که خدایان دیگر را نیز همراه وی می پرستد، و به پرستش خدایان گونه گون باور دارد، نخواهد دانست. از این رو، هنگامی که به رومیان برخوردید، با سپاهیان همراه خویش، بر آنان بتاز و با ایشان پیکار کن. زیرا هرگز خداوند تورا خوار نخواهد ساخت. آفریدگار بلندپایه به ما خبر داده است که با رخصت وی، گروه اندک بر گروه بسیار، چیره می گردد. با این همه، من با مردانی رزمجو، پی در پی تورا یاری خواهم داد؛ تا به خواست خدا نیرومند گردید و به کسان دیگری نیاز نداشته باشید. درود و بخشایش و برکات خدا بر تو باد. (این نامه را همراه عبدالله بن قُرط ثمالی فرستاد و به وی گفت: به ابن ابوسفیان و مسلمانان بگو که من با هشیم [؟: هاشم] بن عتبه و سعید بن عامر بن خدییم، به شما یاری خواهم رساند.

۱. جاء بالشوك والشجر: أي جاء بكل شيء وكثرة ما جاء به؛ وقيل! معناه جاء في جيشه عظيم (المستقصى في أمثال العرب ۳۸/۲): به جهت اشیاء بسیاری که با خود دارد، گویی که همه چیز را با خود آورده است. نیز در معنی این عبارت گفته‌اند: با سپاهی گران آمد. - م.

(۳/۳۰۲ مکرر ۵-۶)

مردم شام به پادشاه روم نامه می‌نویسند و او را از آمدن تازیان آگاه می‌سازند و پادشاه به آنان، پاسخ می‌دهد

الأزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۱۲/ب (۲۵/الف - ب).

مردمان شهرهای شام به پادشاه روم نامه می‌نویسند و او را از فرود آمدن تازیان آگاه می‌سازند و از وی یاری می‌خواهند. پادشاه در پاسخ آنان، نظر خود را برای ایشان می‌نویسد...
متن نامه [مردم شام] در دست نیست.
وی به ایشان نوشت:

من در شگفتم که شما، شمار تازیانی را که به شام روی آورده‌اند، بسیار می‌پندارید و از من مدد می‌خواهید، حال آنکه من به شماره ایشان و آن دسته از آنان که آمده‌اند، آگاه‌ترم. بی‌گمان شمار مردمان یکی از شهرهای شما، چندبرابر بیش از شمار تازیانی است که آمده‌اند. با آنان رویاروی گردید و پیکار کنید. چنین می‌پندارید که من این نامه را به شما نوشتم تا از یاری رساندن به شما، دریغ کنم. من، سپاهیان به سوی شما گسیل خواهم کرد که از انبوهی ایشان، زمین، فضا را پر سازد.

بعدها آن، مردمان شهرهای شام به یکدیگر نامه نوشتند و به همه تازیان هم‌آیین خویش، پیام داده آنان را به پیکار با مسلمانان فراخواندند. ایشان نیز به آنان، پاسخ دادند.

(۳/۳۰۲ مکرر/۷)

نامه ابو عبیده به ابوبکر (ر.ض. عنهما) پیرامون آنچه که میان مردم شام و پادشاهشان، روی داده بود

الازدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۱۳/ب - ۱۴/الف (۲۵/الف - ب).

نامه‌نگاری و خبر ایشان به ابو عبیده رسید و او به ابوبکر نوشت:
به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

اما بعد: سپاس خدای را که ما را به سبب اسلام، گرامی و به انگیزه ایمان، بزرگ داشت؛ و به آنچه که ناهماهنگان در آن ناهماهنگی داشتند، راه نمود. زیرا که وی هر کس را که بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند. جاسوسان نبطی من مرا آگاه کرده‌اند که نخستین گروه امدادی پادشاه روم، به ایشان رسیده است. و ساکنان شهرهای شام، فرستادگان خود را برای درخواست کمک، نزد وی فرستاده‌اند؛ و او در پاسخ آنان نوشته است که شمار مردمان یک شهر از شهرهای شام بیشتر از تازیانی است که برای نبرد با شما آمده‌اند. از این رو، بر ایشان بتازید و با آنان پیکار کنید. نیروی امدادی من در پی شما خواهد رسید. این گزارشی است که درباره ایشان، دریافته‌ام. روحیه مسلمانان، برای کارزار با ایشان آماده است. به ما خبر داده‌اند که آنان، خود را برای پیکار با ما آماده ساخته‌اند. خداوند به مسلمانان یاری دهد و آنان را از تعرض مشرکان، بازدارد. که وی به آنچه که مردم انجام دهند، آگاه است... والسلام.

(۳/۳۰۲ مکرر/۸)

پاسخ ابوبکر به نامه ابو عبیده (ر.ض)

الازدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۱۵/ب (۲۸/الف - ب).

ابوبکر به ابو عبیده نوشت:

اما بعد: نامه تو به من رسید. در آن، از آماده گشتن دشمنانتان برای نبرد با شما و از نامه پادشاه روم و وعده کمک او به ایشان، با سپاهیانی که از انبوهی آنان، زمین، فضا را پر خواهد ساخت، سخن گفته بودی. سوگند به خدا که با بودن شما در میان ایشان، زمین با همه فراخی که دارد، بر او

و بر رزم‌آوران او، تنگ خواهد گشت. به خدا سوگند که من ناامید نیستم که به خواست خداوند، شما او را از جایگاهش بردارید. پس سواران خود را به شهرها و سواد آن گسیل کن و با بریدن راه خواربار و نیرو، کار را بر آنان دشوار ساز. ولی تا رسیدن فرمان من، شهرها را در محاصره مگیر. اگر بر تو تاختند، تو نیز بر ایشان بتاز. و برای پیروز گشتن بر ایشان، از خدا یاری بخواه. هرگز نیرویی کمکی به ایشان نخواهد رسید که ما به اندازه آن یا دو چندان آن، به تو نیرو ندهیم. سپاس خدای را که ناتوانی و خواری در تو راه ندارد؛ و من چیزی در شما سراغ ندارم که نشانه بزدلی یا هراس شما از آنان باشد. خداوند - عَزَّوَجَلَّ - شما را پیروز می‌گرداند و با یاری بخششین بر مسلمانان، شما را بر دشمنان چیره خواهد ساخت و سپس از شما انتظار سپاسگزاری خواهد داشت تا به چگونگی کردارتان بنگرد. به تو سفارش می‌کنم که با عمرو بن عاص، به نیکی رفتار کنی. به او نیز سفارش کرده‌ام هیچ حقی را که می‌بیند و می‌شناسد، تباه نسازد، چرا که وی خردمند و کارآزموده است. درود و رحمت خدا بر تو باد. عمرو بن عاص رهسپار شد تا در آنجا که ابوعبیده بود، فرود آمد.

۴/۳۰۲

وصیت ابوبکر درباره جانشین ساختن عمر

أنساب الأشراف، بلاذری (نسخه خطی استانبول) ۴۸۶/۲؛ السنن الكبرى، بیهقی ۱۴۹/۸؛ إعجاز القرآن، باقلانی (مصر ۱۳۱۵) ص ۶۵-۶۶؛ صبح الأغثنی، قلّشندی ۳۶۰-۳۵۹/۹.

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، وصیت ابوبکر بن ابوقحافه است در واپسین روزهای زندگانی وی در این جهان، هنگامی که از این جهان بیرون می‌رفت و به جهان دیگر گام می‌نهاد و با آن آشنا می‌گشت. آنگاه که هر کافری به خدا روی می‌آورد و گمان‌مند بدکار، به یقین می‌رسد و شخص دودل، زبان به تصدیق می‌گشاید: من عمر بن خطاب را پس از خود، به جانشینی برای شما برگزیدم. به سخنان وی گوش فرادهید و از وی پیروی کنید؛ که من در راه خدا و پیامبر وی، در راه آیین او و خویشتن و شما، از پرداختن به هیچ کار نیکی، کوتاهی نکرده‌ام. اگر وی دادگری کند، که گمان و یقین من درباره او همین است. ولی چنانچه وصیت مرا دگرگون سازد، کردار هر کس از آن خود اوست و اندیشه من در این کار، نیک بوده است و جز خداوند، هیچ کسی از پشت پرده آگاهی ندارد؛ «و ستمکاران بزودی خواهند دانست که بازگشتشان به کجاست.»^۱

درود و رحمت خدا بر شما باد.
(سپس دستور داد نوشته را مهر کردند.)

۱. سوره شعراء/۲۲۷. م.

(۶-۵/۳۰۲)

نامهٔ عمر، به هنگام پیکار یرموک

بحن ش ۳۴۴.

از سماک روایت است که گفت: از عیاض اشعری شنیدم که وی گفت: در یرموک حضور داشتم و ما پنج تن فرمانده داشتیم: ابوعبیده بن جراح، یزید بن ابوسفیان، شرحبیل بن حسنه، خالد بن ولید و عیاض. — این عیاض، همان کسی نیست که با سماک سخن گفته است — (راوی) گوید عمر به ما گفت: چنانچه پیکاری رخ دهد، از ابوعبیده فرمان برید. **همو گوید: به عمر نوشتیم:**
مرگ به ما روی آورده است، نیروی کمکی برای ما بفرست. عمر در پاسخ ما نوشت:
نامهٔ شما که در آن، درخواست نیروی کمکی کرده بودید، به دست من رسید. من شما را به کسی که یاوریش گرانمایه‌تر و سپاهش آماده‌تر است، یعنی به الله — عزوجل — راه می‌نمایم؛ از وی مدد بخواهید. زیرا محمد(ص) را در پیکار بتر، که سپاهی کمتر از سپاه شما داشت، یاری کردند. آنگاه که این نوشتهٔ من به شما رسد، با ایشان پیکار کنید و به سوی من بازگردید. (عیاض) گوید: ما نبرد کردیم و آنان را درهم شکستیم.

(۷/۳۰۲)

نامهٔ عمر به کارگزارانش

الخراج، ابویوسف (مصر ۱۳۵۲) ۱۱۶.

عمر (ر.ض) به کارگزاران خود نوشت که در موسم (هنگام حج) نزد وی آیند. متن نامه در دست نیست.

آنان خود را بهوی رساندند. عمر گفت: ای مردم! من این کارگزاران خود را بهعنوان سرپرستان درستکار روانه کرده‌ام. اینان را به کارگزاری برنگزیده‌ام که از وجود و خونها و داراییهای شما برخوردار گردند. از این‌رو، هر يك از شما که از یکی از ایشان ستمی دیده است، اقامهٔ دلیل کند... تا انتقام وی را از او بازگیرم. من پیامبر خدا(ص) را دیدم که خود قصاص می‌کرد.

(۸/۳۰۲)

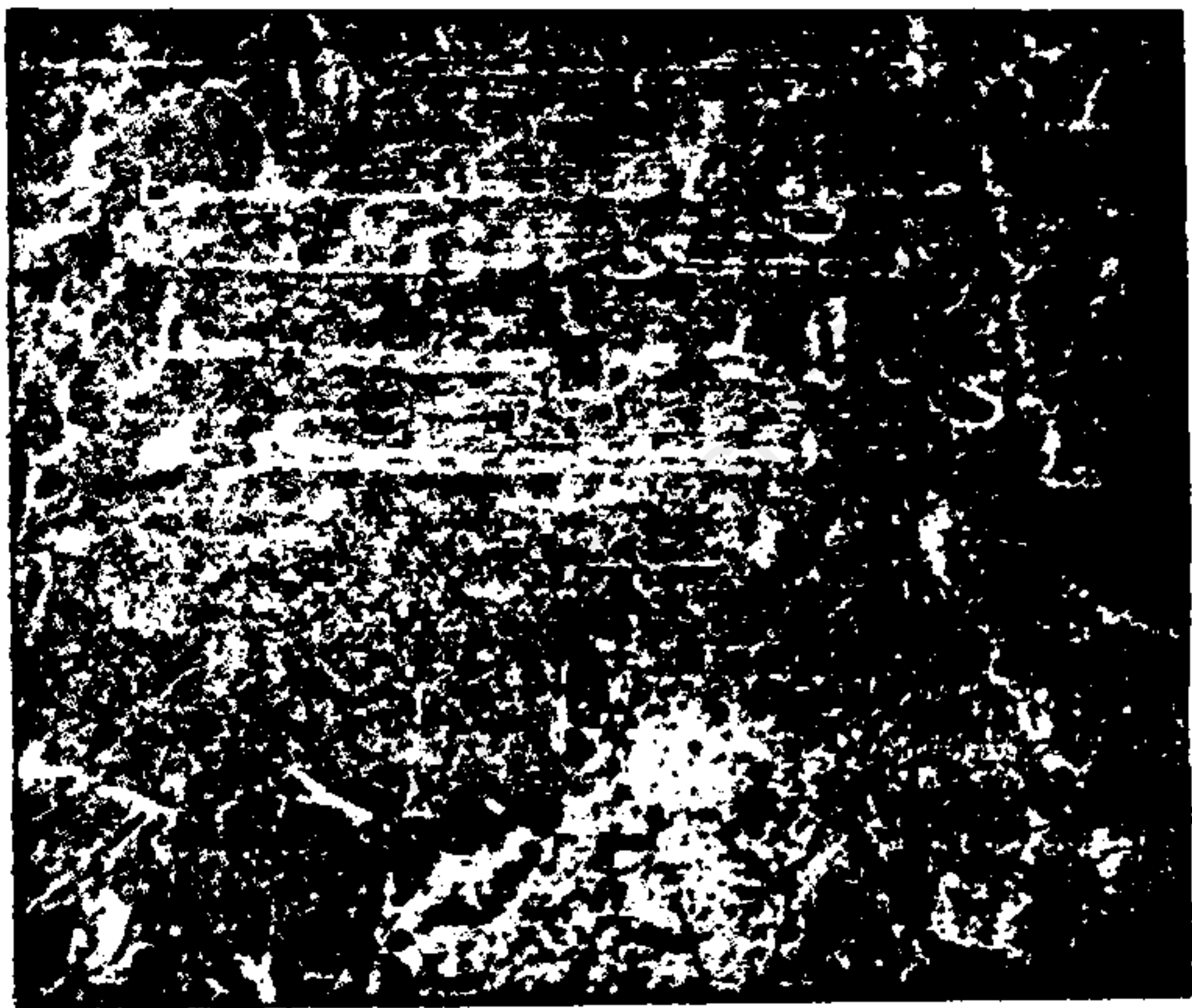
فرمان عمر به یکی از کارگزاران خود

المصنف، عبدالرزاق، ش ۶۷۲۲.

از ابن جریج روایت است که گفت از یکی از انصار شنیدم که عمر بن خطاب به یکی از کارگزاران خود نامه‌ای نوشت و به وی فرمان داد:

به انگیزهٔ پاک نمودن کردارهای مسلمانان و فزون ساختن داراییهایشان و به کار بستن دستوری از دستورهای خدا، از ایشان زکات بستان. تجاوز در زکات، ستم بر مسلمانان و کوتاهی در آن، آلوده کردن حق و خیانت در امانت است. از این‌رو، مردم را با چهارپایانشان به مناسبترین محل گردهم‌آیی و نزدیکترین جا که مناسب حال و مصالح ایشان است، فراخوان. مردم را نگه‌مدار؛ بگونه‌ای که نخستین کس با آخرین نفر، در کنار هم باشند. زیرا شکنجهٔ چهارپایان برای آنها سخت و کشنده است. چنین نباشد که چهارپایان را به جایی دور از گیاه بری و بازگردانی. هنگامی که مردی گوسفندان خود را در کنار تو نگاه می‌دارد، بهترین و بزرگترین یا پست‌ترین آنها را برمگزین و زکات را از متوسط آنها بگیر. چنانچه در میان شتران کسی شتری که در سن موردنظر باشد

کتابخانه عمر بر کوه سلع در مدینه



کتاب عمر القاروق علی جبل سلع بالمدينة المنورة

نیافتی، شتری مانند آن، یا بهای برابر آن را بستان. چهارپایان شیرده و چهارپایان نزدیک به زادن را جستجو کن و به سود مسلمانان از آنها چشم بیوش. زیرا آنها دارایی حاضران و توشه دور از وطنان و تهیدستان؛ و اندوخته روزهای ایشان است. سپس آنها را میان تهیدستان بخش کن؛ و از ناتوانان درمانده، پدرمردگان، پیرزنان و پیرمردان آغاز کن. کسانی از تهیدستان که بر تو گردآیند و مردمی باشند که یکی پس از دیگری، برای حمل بار از چهارپایان سود جسته‌اند، شتران را میان آنان بخش کن تا یکی پس از دیگری در بردن بار، از آنها بهره گیرد. چنانچه گوسفندانی را در اختیار داشتی، آنها را به ایشان ببخش. و کسانی که تنها باشند، به هر پنج تن از ایشان، کمتر از يك شتر سالخورده مده و یا اگر با هم باشند، چیزی تا پنج بز ماده بده.

۳۰۳

فرمان خلیفه عمر به سعد بن ابی وقاص

طبری ص ۲۲۳۰-۲۲۳۱.

همانا بر دل من گذشته است که شما هنگام رویارویی با دشمن، او را از پای درخواهید آورد. دودلی را به يك سو نهد و به جای آن، پرهیزگاری برگزینید. اگر یکی از شما با یکی از عجمان، سخن از پناه دادن به میان آورد، یا با اشاره و زبانی سخن گوید که آن غیرتازی سخن وی را درنیابد، ولی همان رفتار در عرف آنان پناه دادن به‌شمار آید، همان را پناه انگارید. از خندیدن، سخت پرهیزید. بر پیمان خویش استوار باشید؛ زیرا لغزش، همراه با استواری بر پیمان، بهراستی زندگانی است، در صورتی که لغزش، همراه با فریبکاری، خود، مرگ است و شما از رهگذر آن، سست گشته نیروی همبستگی و فرمانروایی خویش را از دست خواهید داد؛^۱ از سوی دیگر، دشمن شما نیرومند گشته همبستگی و فرمانروایی خود را بازخواهد یافت. آگاه باشید! به شما هشدار می‌دهم از این که موجب ننگ و خواری مسلمانان گردید.

۱. سعد بن ابی‌وقاص مالک بن اهیب... النضر بن کنانه و کنیه‌اش ابواسحاق بود. وی صحابی و فاتح عراق و مدائن کسری و یکی از شش تن بود که عمر آنها را برای خلافت برگزیده بود. در جنگ قادسیه، فرمانده سپاه اسلام بود. در تمام مدت خلافت عمر و مدتی از خلافت عثمان را در کارگزاری کوفه سپری کرد. وی در سال ۵۵ هـ. در عقیق در کاخ خود درگذشت (المعارف ۲۴۳؛ الأعلام ۱۳۸/۳-۳۹). م.

۲. بنگرید: سورة انفال/ ۴۷. نیز بنگرید: جوامع الجامع ۲/ ۲۴-م.

نسخه‌ای دیگر که در آن، حکم دیدن ماه نو نیز آمده است

سنن سعید بن منصور، بخش دوم ش ۲۵۹۹، ۲۶۰۰، ۲۶۰۷؛ یو ص ۱۲۶.
مقابله کنید: تاریخ عمر، ابن‌الجوزی.

سعید بن منصور گفت: از ابی‌وائل شقیق بن سلمه روایت است که گفت: ما در خانقین بودیم که نامه‌
عمر درباره‌ی هلال ماه رمضان، به ما رسید. شماری از ما روزه‌دار و گروهی بی‌روزه بودیم:
برخی از ماههای نو، از برخی دیگر بزرگتر است. از این‌رو، هرگاه در روز هلال را دیدید، تا
زمانی که دو تن گواهی ندهند که دیروز ماه را دیده‌اند، افطار مکنید.
آنگاه که دژی را به محاصره می‌گیرید و ساکنان آن از شما می‌خواهند که ایشان را به فرمان خدا
از دژ به زیر آورید. آنان را برابر حکم خدا فرود نیاورید؛ زیرا شما نمی‌دانید که آیا فرمان خدا را درباره‌ی
ایشان، درست به کار خواهید بست یا نه. ولی آنان را به فرمان خودتان، از دژ پایین آورید و سپس
هر حکمی که خواستید، درباره‌ی ایشان به کار گیرید.
چنانچه مردی به مردی بگوید: *باک مدار، بی‌گمان، وی را پناه داده است*. اگر به‌وی بگوید:
مهراس، به حقیقت به وی پناه داده است. نیز اگر به پارسی بگوید: «*مترس*»، به‌راستی، وی را پناه
داده است؛ زیرا خداوند، به همه‌ی زبانها آگاه است.^۱

۱. مؤلف، روایتهای دیگری نیز از همین متن آورده است که چون میان آنها با متن ترجمه شده، تفاوتی بنیادین نبود، از
برگردان آنها خودداری گشت. — م.

آموزشهای عمر، برای رزم‌آوران مسلمان

سنن سعید بن منصور، بخش دوم ش ۲۶۲۵.

نابکاری و نیرنگ در پیش مگیرید. مثله مکنید. کودکان را مکشید. درباره‌ی کشاورزانی که با شما به
پیکار برنمی‌خیزند، از خدا بترسید.

۲/۳۰۴

آموزشهای عمر، به نافع بن عبدالحارث فرمانده لشکر

سنن سعید بن منصور؛ بخش دوم ش ۲۶۵۷.

از عبدالله بن فرخ روایت است و او نیز از پدرش روایت کرده است که وی گفت: عمر بن خطاب، به ما نامه نوشت: در خرید و فروش [برده]، دو برادر و نیز مادر و فرزند را، از هم جدا مکنید. سفیان گفت: يك بار نافع بن عبدالحارث، این مطلب را برای من نوشت.

۴-۳/۳۰۴

نوشته عمر درباره حکم پناه دادن برده پیکارگر

سنن سعید بن منصور، بخش دوم ش ۲۶۰۸ (ناشر کتاب، به بیهقی ۹۴/۹ و مُصنّف عبدالرزاق ۲۹۹/۲ نیز ارجاع داده است).

مقابلة کنید: طب ۲۵۶۷-۲۵۶۸؛ شرح السیر الکبیر، سرخسی ۱۷۱/۱-۱۷۲.

در روزگار عمر، دژی را به محاصره گرفتیم. یکی از بردگان ما، تیری که همراه آن زنهارى بود، به درون دژ افکند. — سرخسی افزوده است: وی به فارسی بر تیر خود نوشته بود: «مترسید» — مردم از دژ بیرون آمدند. گفتیم: چرا بیرون آمدید؟ گفتند: به ما پناه دادید. گفتیم: تیرانداز، يك برده است و ما دستور او را شایسته اجرا نمی‌دانیم. گفتند: ما برده شما را از آزادتان تشخیص نمی‌دهیم. در پی آن، به عمر نامه نوشته و درباره این مشکل از وی پرسش کردیم. عمر در پاسخ نوشت: «آن برده، مردی از مسلمانان است و پناه دادن وی، درخور اجراست». (در روایت دیگر است: او یکی از مسلمانان است و زنهار او، زنهار شماست^۱).

۳۰۷-۳۰۵

نامهٔ عمر و سعد بن ابی وقاص به یکدیگر، پیش از نبرد قادسیه

طبری ص ۲۲۲۳-۲۲۲۶.

هنگام بازگشت سعد از زرود، عمر به وی نوشته بود:

مردی را که از وی خرسند هستی، به سوی دهانه یا مرز هند بفرست که در پیرامون آن بماند؛ تا تورا از گزندهایی که از آن سامان خواهد رسید، بازدارد. پس سعد، مغیره بن شعبه را، با پانصد تن، به آنجا روانه ساخت....

چون سعد در شراف^۱، فرود آمد، دربارهٔ جایگاه خویش و جایگاههای مسلمانان که میان غُضی و الجبانه سکنی داشتند، به عمر نامه نوشت. عمر در پاسخ وی نوشت:

آنگاه که این نوشته من به دست تو رسید، مردم را به گروههای ده نفری بخش کن و سرپرستی برایشان بگمار و برای سپاهیان، فرماندهانی برگزین و دستور ده که سران مسلمانان به حضور تو آیند. در حضور خود، توان رزمی آنان را بسنج و پس از معیاد نهادن در قادسیه، آنان را به سوی گروههایشان روانه ساز؛ و مغیره بن شعبه را با جنگاوران او، به سپاه خود بپیوند و فرجام کار ایشان را به من گزارش کن.

پس سعد به مغیره و دیگر سران قبایل پیام فرستاد و آنان نزد وی آمدند. سپس در شراف توان پیکاری مردم گردآمده را برسنجید و آنان را آمادهٔ کارزار کرد. فرماندهان دستههای سپاهی را معلوم نمود و سرجوخهها را بگماشت. سرپرستی هر ده تن سپاهی را به مردی (سرجوخهای) سپرد. همچنان که در زمان پیامبر(ص) و نیز پس از وی تا هنگام پدیدآمدن اعطای مقرری، ترتیب جوخههای سپاه بدانسان بود. از میان مردان پیشگام در اسلام، کسانی را برای بیرق‌داری برگماشت. مسلمانان را به جوخههایی بخش کرد و از میان آنان، کسانی را به سرپرستی جوخهها برگزید که در اسلام دارای ارزش و پایگاهی بوده‌اند. فرماندهی تاختن و جنگها را نیز به مردانی سپرد. بر پیشتازان لشکر و بر سوی راست و چپ^۲ و دنبالهٔ سپاه^۳، بر تیزتك^۴ سواران و پیشاهنگان و پیادگان و سواره‌نظام لشکر، فرماندهانی برگزید. و سرانجام، با بسیج کامل و دستور و فرمان عمر، به راه افتاد....

عمر، پزشکان را گسیل داشت. عبدالرحمن بن ربیعہ باهلی خوالنور را برای داوری و قضاء به میان آنان فرستاد و نیز سرپرستی داراییهای به دست آمده و تقسیم فیء^۵ را به او سپرد؛ و کار فراخواندن مردم^۶ به اسلام و نیز پیشاهنگی^۷ لشکر را به سلمان پارسی واگذارد.... هلال هجری و زیاد بن ابوسفیان، به ترتیب، مترجم و دبیر لشکر بودند.

۱. شَراف به فتح اول و حرف آخر آن فاء است؛ جایی است با برکه و چاههای آب شیرین به فاصله هشت میل از الأخصاء، و میان واقصه و قرعاء قرار دارد (یاقوت ۳/۲۷۰). م.
۲. الْمُجْتَبَان: سمت راست و چپ لشکر (میمنه و میسره) (لسان ۴/۲۷۶). م.
۳. ساقه: جمع سائق یعنی دنباله سپاه و کسانی که در دنباله لشکر جای دارند و جنگاوران را به پیش می‌رانند و لشکر را از پشت، پاس می‌دارند (لسان ۱۰/۱۶۷). م.
۴. الْمُجْرَدَات: اسبان نر تیزتک (اساس البلاغة ۱/۱۱۶؛ لسان ۳/۱۱۹). م.
۵. فیه: مالی را گویند که از سرزمینی که با بیکار به دست مسلمانان افتاده است، ستانده شود (مفاتیح العلوم ص ۵۸). م.
۶. داعیه: کسی را گویند که مردم را به دینی فراخواند. تاء در این کلمه، برای مبالغه است (لسان ۱۴/۲۵۹). م.
۷. الرائد: پیشاهنگ، یعنی کسی که پیشاپیش مردمان برای یافتن گیاه، فرستاده شود و جمع آن، رواد است (لسان ۳/۱۸۷). م.

۳۰۸

فرمان عمر به سعد [بن ابی وقاص]

طبری ص ۲۲۲۷.

سعد در شَراف بود که فرمان عمر به دست وی رسید:

اما بعد: با مسلمانان همراه خود، از شَراف به سوی پارس روانه شو. دل بر خدا بیند و در همه کارهای خویش، از وی یاری جوی. بدان و با خود بیندیش که: تو به مردمی روی می‌آوری که شمارشان بسیار و ساز و برگشان افزون است و سخت نیرومندند. این مردم در کشوری جای دارند که — گرچه زمین آن، دشت و هموار است — به جهت وجود دریاها و رودها و پستیها و بلندیها، سخت راه و ناگشودنی است؛ مگر آنکه از بخش کم‌آب رود، گذر کنند. هرگاه به پارسیان یا یکی از ایشان برخوردی، به سختی بر ایشان بتازید. هرگز با گروههای انبوه آنان، کارزار مکنید. مبادا شما را بفریبند که ایشان مردمی فسونگر و فریبکارند و رفتاری نه چون رفتار شما دارند؛ مگر آنکه در برابرشان سخت پافشاری کنید.

هنگامی که به قادیسیه^۱ رسیدی — قادیسیه در زمان جاهلیت، دروازه پارس بود. در آنجا مهمات و ابزارهای توانایی و آنچه از دیگر جاها به دست آورند، بیش از دروازه‌های دیگر فراهم بوده است. قادیسیه، جایگاهی فراخ و پر نعمت و استوار است و در برابر آن، پلها و رودهای سخت گذر است. باید بر گذرگاههای رودها و پلها، نگهبانانی با ابزارها و تدارکات لازم، بگماری و بیکارگران مسلمان در کناره‌های سنگلاخ و آبادانی، مستقر گردند؛ به گونه‌ای که شنزارها در میان ایشان قرار گیرد. پس

از آن، در جای خود بمان و از آنجا دور مشو؛ زیرا که آنان چون از بودن شما در آنجا آگاه گردند، شگفتزده به جنبش درآمده با همه نیروی خویش، بر شما خواهند تاخت.

اگر برای خشنودی خدا، در برابر دشمن و نبرد با وی پایداری و سرسختی از خود نشان دهید و در اندیشه نگاهداری امانت او (اسلام) باشید، امید آن دارم که بر دشمن پیروز شوید و از آن پس، هیچگاه چنان سپاه انبوهی، جز با هراس و پریشان‌دلی، به کارزار شما نیاید.

چنانچه فرجام کار به گونه‌ای دیگر بود، کوهستان پشت سر شماست و از نزدیکترین سرزمین پارسیان، خود را به نزدیکترین بخش سنگستان سرزمین خود می‌رسانید و آنگاه در آنجا با پردلی و آشنایی بیشتر به نبردگاه، با دشمنی هراس‌زده و ناآگاه به میدان جنگ، پیکار خواهید کرد. تا آنکه خداوند، پیروزی را از آن شما گرداند و بار دیگر بر ایشان بتازید.

چون روز چنین و چنان فرارسید، مسلمانان را از آنجا کوچ ده و در سرزمین میان عذیب الهجانات و عذیب القوادس، فرود آور و ایشان را در دو سوی خاور و باختر، جای ده.

۱. قادیسیه: میان کوفه و قادیسیه، پانزده میل و به گفته یاقوت، پانزده فرسنگ و میان آن و عذیب، چهار میل راه بوده است و در زمان حکومت عمر بن خطاب به سال چهارده، پانزده یا شانزده هجری، پیکار قادیسیه میان مسلمانان به فرماندهی سعد بن ابی وقاص و پارسیان، در همین جا، رخ داد. این جنگ یکی از بزرگترین و پرسودترین پیکارها برای مسلمانان بود. (مروج الذهب ۳/۳۱۳ و ۳۱۹؛ ابن خردادبه ص ۱۲۵ و ۱۸۵؛ یاقوت ۷/۴-۸). م.

۳۰۹

فرمانی دیگر از عمر به سعد

طبری ص ۲۲۲۹.

سپس پاسخ نامه از سوی عمر، به‌وی رسید:

اما بعد: با دل خویش، هم‌پیمان باش. لشکریانت را اندرز ده و از استواری اراده و پایداری بر ایشان سخن بگو تا کسی که آنها را از یاد برده است، بار دیگر بیاد آرد. استوار و پایدار باشید، زیرا که یاری به اندازه نیت و پاداش، به اندازه پاکدلی از سوی خداوند فرامی‌رسد. درباره هدفی که در پیش گرفته‌ای و گام در راه آن نهاده‌ای، هشدار و سخت پرهیز. از آفریدگار، خواستار تندرستی باشید؛ و «لا حول ولا قوة الا بالله»، بسیار بگویید. به من بنویس که جمعیت لشکریان پارس، در

کجا به تو رسیده‌اند و سردارشان که فرماندهی کارزار با شما به او سپرده شده است، کیست. چون آگاهی اندک من از چگونگی حمله شما و از سرانجام کار دشمنان شما، مرا از نوشتن پاره‌ای از آنچه که می‌خواستم بنویسم، بازداشته است. از این‌رو، اردوگاههای مسلمانان و سرزمینی را که میان شما و مدائن قرار دارد، انسان برای من وصف کن که گویی به آنها می‌نگرم. مرا از کار مسلمانان آگاه ساز. از خدا بترس و به او امیدوار باش و به هیچ چیز مناز. بدان که خداوند به شما وعده پیروزی داده و به انجام رساندن آن را بی‌هیچ خلاقی، پذیرفته است. به هوش باش تا آن را از تو بازنگیرد و دیگری را به جای شما برنگزیند.

۳۱/الف - ب

نامه نوشتن عمر و سعد به یکدیگر، درباره قادیسه

طبری ص ۲۲۲۹.

سعد، شهرهای قادیسه را که میان خنق و عتیق قرار داشتند، برای عمر وصف کرد. نیز برای وی نوشت که: از سوی چپ قادیسه، رودی تنگ و سبز قام، در دو شاخه به سوی حیره می‌رود. یکی از آن دو، به راه بیابان و دیگری بر کرانه رودی به نام الحُضوض، در میان خورنق و حیره پایان می‌پذیرد. از سوی راست قادیسه، یکی از رودهای پارسیان تا لجه پیش می‌رود. همه مردم سواد که پیش از این با مسلمانان هم‌پیمان گشته بودند، با پارسیان گرد آمده و به پیکار با ما آماده گشته‌اند، کسی را که برای رویارویی ما برگزیده‌اند، رستم و کسانی همانند وی‌اند. آنان می‌کوشند که ما را به جنبش آورده به صحنه کارزار بکشانند؛ ما نیز می‌کوشیم که ایشان را به هیجان آورده برای پیکار، به بیرون بکشانیم. ولی با این همه، دستور خدا و فرمان بی‌چون و چرای وی - به سود یا به زیان ما - پیش خواهد رفت. از این‌رو، از خداوند می‌خواهیم که ما را همراه با تنرستی، از سرنوشت و تقدیری بهتر برخوردار سازد.

عمر در پاسخ وی نوشت:

نامه تو به دست من رسید و از مضمون آن، آگاه گشتم. در جایگاه خویش بمان تا خداوند دشمن را به سوی تو به جنبش آورد. بدان که این نبرد را پیامدی خواهد بود. چنانچه پروردگار، شکست دشمنان را روزی شما گرداند، ایشان را دنبال کن تا به درون مدائن درآیند، که در این صورت - به خواست خدا - مدائن ویران خواهد گشت.

۱. برای آگاهی بیشتر با این نام، بنگر: پانوش پ ۲۹۰، ص ۴۴۷. م.

۳۱۱

نامه سَعْد به عمر، پس از نبرد قادسیه

طبری ۲۳۶۶.

سپس سعد ابن ابی وقاص، پیروزی مسلمانان را به عمر نوشت:
 اما بعد: آفریدگار جهان، ما را بر مردم پارس، پیروز گردانید و پس از پیکاری طولانی و رنج و
 هراسی بسیار، خداوند ایشان را از سنتهای همکیشان پیش از خودشان برید. پارسیان با چنان ساز و
 برگ و نیرویی با مسلمانان روبرو گشتند که هیچ کس همانند آن را ندیده بود؛ ولی خواست خدا نبود
 که از آن سودی برند و آن همه را از آنان بازستاند و به مسلمانان داد. مسلمانان ایشان را بر کرانه
 رودها و پیرامون بیشه‌ها و درون دره‌ها، دنبال کردند.
 از میان مسلمانان، سعد بن عبید قاری و فلان و فلان و نیز مردانی که ما از حال آنان آگاه
 نیستیم و خداوند آنها را بهتر می‌شناسد، کشته شدند. شب هنگام نوای قرآن ایشان، همچون نوای
 زنبوران عسل، به گوش می‌رسید. آنان، شیرمردانی بودند که شیران به پای ایشان نمی‌رسند.
 درگذشتگان مسلمان، جز از رهگذر شهادت - که بر زنده ماندگان مقرر نبوده است - بر ایشان
 برتری نداشته‌اند.

۳۱۲ - ۳۱۴

پاسخ عمر و بنا نهادن شهر کوفه

طبری ص ۲۳۶۰.

بنگرید: مقاله استاد ماسینیون به زبان فرانسه درباره ساختن شهر کوفه، در مجله انجمن فرانسوی
 برای آثار خاورزمین در مصر، سال ۱۹۳۵ ص ۳۳۷-۳۶۰ و سپس در مجموعه مقاله‌های وی

Louis Massignon, opera Minore ج ۳/۳۵-۶۰ که به عربی نیز ترجمه شده است.

سپس سعد پیروزی مسلمانان را به عمر نوشت و عمر در پاسخ وی نوشت:
در جای خود بمان و در پی چیز دیگری مباشید.

سعد نیز به عمر نوشت:

این تنها راهی است که بدان دست یافته‌ایم و سرزمین پارس، در کنار ماست.
عمر در پاسخ وی نوشت:

در جای خود بمان و در پی ایشان مرو؛ برای مسلمانان، خانه هجرت و اردوگاه پیکار برگزین؛
ولی میان من و مسلمانان، دریایی قرار مده.

سعد پیکارگران را در شهر انبار فرود آورد، ولی هوای آنجا را خوش نداشتند و گرفتار تب گشتند.
سعد به عمر نامه نوشت و او را از بیماری مسلمانان آگاه ساخت. عمر در پاسخ وی نوشت:

تنها علفزاری که برای زیستن شتر و گوسفند مناسب باشد، برای زندگی تازیان مناسب خواهد
بود. در کنار دریا، زمینی بلند برگزین و آن را جایگاه مسلمانان ساز.

سپس سعد، جایگاه کنونی شهر کوفه را برگزید. زمین و حدود مسجد کوفه و خانه‌های مسلمانان
را معلوم کرد.

(الف/۳۱۴)

نامه عمر به مردم کوفه

ابن سعد، ج ۳/۶؛ ج ۱/۳ ص ۱۸۳؛ أنساب الأشراف، بلاذری ۱/۶۳؛ المُستدرک، حاکم،
۳/۳۱۵؛ اعلام الموقنین، ابن قیّم ۴/۱۲۵؛ تَذکرة الحُفَظ، ذُهَبی ۱/۱۴؛ الأعظمی (دراسات فی
الحديث النبوی ۱/۱۲۵)؛ سنن دارقطنی (چ هند) ص ۵۱۲-۵۱۳.

اما بعد: من عمار را به فرمانروایی و عبدالله را به‌عنوان معلم و وزیر نزد شما فرستادم. این دو از
یاران گرانمایه پیامبر خدا(ص) بوده‌اند. از این‌رو به سخنان ایشان گوش فرادهید و از آنان پیروی
کنید. من در بهره‌مند گشتن از وجود کسی چون عبدالله، شما را بر خویشتن ترجیح داده‌ام.
و به دیگر روایت، چنین است:

من عمار بن یاسر را به فرمانروایی و عبدالله بن مسعود را به‌عنوان معلم و وزیر، سوی شما روانه

کردم. آن دو از یاران ارجمند پیامبر خدا(ص) و از پیکارگران بدر بوده‌اند. عبدالله بن مسعود را به سرپرستی انبار دارایی برگماشته‌ام. نزد آن دو آموزش ببینند و از ایشان پیروی کنید. با روانه ساختن عبدالله بن مسعود نزد شما، بی‌گمان شما را بر خود ترجیح داده‌ام.

متن نامهٔ عمر^۱ در *أنساب الأشراف* بلاذری، نسخهٔ خطی استانبول ۷۴/۱، چنین است:
 اما بعد: من عمار بن یاسر را به فرمانروایی و ابن مسعود را به عنوان معلم و وزیر، به‌سوی شما گسیل کردم. آن دو از یاران گرانمایهٔ پیامبر خدا(ص) و از رزم‌آوران بدر بوده‌اند. من در بهره‌مندی از دانش ابن ام‌عبد^۲، شما را بر خویشتن ترجیح دادم. از این‌رو به سخنان آن دو، گوش فرادهید؛ از ایشان فرمان برید و پیروی کنید. ابن مسعود را به سرپرستی انبار دارایی شما و خذیفه و عثمان بن خثیف را بر سواد گماشته‌ام و مقرری ایشان، روزانه یک رأس گوسفند است (راوی) گوید: یک دوم آن را با احشاء آن، برای عمار تعیین کرد و نیمهٔ دیگر را میان سه تن دیگر بخش کرد.

۱. این قسمت، از بخش استراکات پایان کتاب (چاپ دوم) ترجمه گشته است. — م.

۲. عبدالله بن مسعود را به نام مادرش ام‌عبد که از نخستین زنان مهاجر بوده است، نیز می‌نامیدند (جمهره ص ۱۹۷). — م.

(۳۱۴/ب)

نامهٔ سعد به عمر دربارهٔ روزبه پسر بزرگمهر پارسی که به‌وی پناهنده گشته بود

یاقوت، *مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ* «قبر العبادی».

نویسندگان تاریخ گفته‌اند: که روزبه پسر بزرگمهر، از مردم همدان بود و از سوی خاندان خسرو بر یکی از مرزهای روم، گماشته شده بود. وی سلاحی به رومیان داد و خاندان خسرو او را بیم دادند. او از آن پس، خود را ایمن نیافت. تا آنکه سعد بن ابی‌وقاص آمد و شهر کوفه را ساخت. روزبه نزد سعد آمد و کاخ او و مسجد جامع کوفه را برای وی ساخت. سپس سعد به عمر نامه نوشت و حال او را برای وی گزارش کرد. پس از آن، روزبه اسلام آورد و عمر برای او مقرری معلوم کرد و به وی پرداخت و او را نزد سعد بازگردانید.
 متن این نامه، روایت نشده است.

۳۱۵

نامه‌نگاری سپاهیان با عمر

طبری ص ۲۳۶۸-۲۳۶۹.

آنان همراه انس بن خلیس به عمر نوشتند:

گروههایی از مردم سواد، دعوی پیمانهایی دارند؛ ولی ما به‌جز دربارهٔ مردم بایقیا و بسما و آلیس پایین، آگاهی نداریم که هیچ‌کس دیگر، پیمان رزم‌آوران اسلام را نگاه داشته یا بر بنیاد آن، رفتار کرده باشد.

مردم سواد ادعا دارند که پارسیان ایشان را ناخواسته بسیج کرده و به میدان کارزار برده‌اند؛ ولی به پیکار با مسلمانان پرداخته و با پارسیان راه نیموده‌اند.

۳۱۶

پاسخ عمر به نامهٔ سپاهیان

نیز طب، مانند نامهٔ پیش.

عمر در پاسخ نامهٔ انس بن خلیس نوشت:

اما بعد، بی‌گمان خداوند - جَلُّ وَعَلا - در برخی از موقعیتهای هر امری تسامح روا دانسته است؛ به‌جز دربارهٔ دو کار: دادگری در رفتار و پیوسته به یاد خدا بودن^۱. دربارهٔ ذکر باید گفت که هیچگاه تسامح در آن روا نیست؛ و خداوند جز به مقدار بسیار آن^۲، خشنود نمی‌گردد. در دادگری نیز دربارهٔ دور و نزدیک، در سختی و آسانی، تساهل و چشم‌پوشی روا نیست. دادگری - هرچند به نظر نرم آید - برای از میان بردن ستمگری، پرتوان‌تر و رساتر و برای تباه ساختن باطل، از به‌کار گرفتن ستم، نیرومندتر است. نیز دادگری - گرچه سخت نماید - برای محو کفر تواناتر است. آن‌دسته از مردم سواد که بر پیمان خویش استوار بوده و به دشمن یاری نکرده‌اند، با پرداخت سرگزیت در پناه اسلام خواهند بود. ولی کسانی که دعوی آن دارند که ناخواسته به یاری دشمن رفته‌اند، چنانچه به مخالفت با دشمن برنخاسته و به‌سوی شما لشکر کشیده‌اند، جز در موردی که خود بخواهید، گفتارشان را نپذیرید؛ و اگر نخواستید، آنان را از گسستن پیماتان با ایشان، آگاه

کنید و به پناهگاههایشان روانه سازید.

۱. در اینجا چاپ کتاب، آشفته و نادرست و بدون ذکر مأخذ است؛ از این رو در برگردان این نامه، بیشتر از متن طبری استفاده شده است. — م.
۲. نیز بنگرید: واژهنامه «ذکر».
۳. «وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا»: بنگرید: (سوره جمعه، ۱۰ و سوره احزاب، ۴۱). — م.
۴. فَاَنْبِذْ اِلَيْهِمْ، تَبَذَّ: اعلام گسستن پیمان، به گونه‌ای آشکاراست (سوره انفال ۵۸؛ جوامع الجامع، ۲۸/۲؛ لسان، ۵۱۲/۳). — م.

۳۱۷

نامه‌ای دیگر از جنگاوران مسلمان، همراه ابن خلیس

طبری ص ۲۳۶۹-۲۳۷۱.

مردم سواد از سرزمین خویش کوچیده‌اند. کسانی که بر پیمان خود مانده و بر ضد ما بسیج نگشته بودند، نزد ما آمدند و ما نیز پیمانی را که میان ایشان و مسلمانان پیش از ما بسته شده بود، پذیرفتیم. می‌گویند که مردم سواد به مردم مدائن پیوسته‌اند. از این رو، فرمان خویش را درباره کسانی که بر پیمان خود استوار مانده و آنان که دعوی دارند که ناخواسته به پیکار با مسلمانان بسیج گشته ولی تن به پیکار نداده‌اند و نیز درباره آنان که تسلیم گشته‌اند، بیان کن. زیرا که ما در مرز و بومی بس فراخ و تهی از ساکنان خویش به سر می‌بریم. شمار ما اندک و شمار همپیمانان ما بسیار است. بی‌شک، راه آبادتر داشتن این سرزمین و ناتوان تر ساختن دشمن، به دست آوردن دل ایشان است.^۱

۱. در زمان پیامبر اسلام (ص)، شماری از اشراف بودند که وی با پرداخت سهمی از زکات به ایشان، در پیکار با دشمنان از یاری آنان سود می‌جست. فقهای اسلامی در این که آیا این حکم در هر زمانی می‌تواند به کار رود، همداستان نیستند. در روایتی از امام محمد باقر (ع) آمده است که به کار بستن این حکم، تنها به زمان پیامبر (ص) اختصاص داشته است. (تبیان ۲۴۴/۵. نیز بنگرید: سوره توبه/۶۰). — م.